



«شعرم را در تلویزیون خواندند»

صحبت درباره تاریخچه عباس آباد را متوقف می کنیم و یک راست می رویم سر وقت زندگی خانم دولت آبادی. با این سؤال شروع می کنیم که «چطور شد اصلاً وارد ادبی نویسنده شدی و این ذوق و هنر را از کجا آوردی؟». او پاسخ می دهد: «اگر شجره نامه خانواده مرا چه از طرف مادری و چه پدری بررسی کنید، متوجه می شوید که از بین آن ها نه کسی نویسنده بوده و نه شاعر. این ذوق را هم هیچ یک نداشتند و من تنها کسی هستم که هر از چندگاهی شعر می گویم و نویسنده می شوم. این جریان برایم از هشت نه سالگی و دوران مدرسه کمی جدی شد. معلم هایم می گفتند که خوب می نویسم. انشا که می نوشتم، گاهی معلم آن را از من می گرفت و با خودش به اداره آموزش و پرورش می برد و آن ها هم از من به عنوان دانش آموز با استعداد تقدیر می کردند. حتی یادم هست یک بار به خاطر انشایی که در مورد درخت داخل حیاط خانه مان نوشته بودم، حسابی مورد تشویق قرار گرفتم و جایزه خوبی هم به من دادند. خیلی هم علاقه داشتم که این نوشته ها و شعرهایی که به زبان کودکان می گفتم، جایی خوانده و منتشر شود اما نمی دانستم چطور باید این اتفاق بیفتد. سرانجام برنامه کودک تلویزیون که خانم خامنه مجری اش بود، اعلام کرد که نوشته ها و نقاشی هایتان را برای ما بفرستید تا بخوانیم و نمایش بدهیم. من هم همین کار را کردم. یادم نمی رود وقتی شعری را که درباره شهیدان رجایی و باهنر گفته بودم از تلویزیون خواندند، چقدر ذوق کردم و در پوست خودم نمی گنجیدم. رابطه من و تلویزیون این طور شروع شد و مدام مطلب می فرستادم و آن ها می خواندند.»

«چیزی به جز زمین کشاورزی و باغ وجود نداشت»

برای ما که از گذشته عباس آباد یا همان خیابان «شهید نظام دوست» کنونی در محله طبرسی شمالی، فقط چند دیوار گلی و یکی دو باغ به جامانده از آن روزها را دیده ایم، شنیدن از روزهای دور این خیابان، شیرین و شگفت انگیز است؛ آن هم از زبان کسی که بیش از چهل سال است در همین جاذبه زندگی می کند. دولت آبادی می گوید شش ساله بوده که در خیابان «شهید نظام دوست» امروزی ساکن شده اند و پس از ازدواجش هم به جای دیگری نقل مکان نمی کنند و در این محدوده می مانند. او تعریف می کند: «ما اول ساکن همت آباد بودیم؛ در جاده سیمان. من حدوداً شش ساله بودم که پدرم زمینی در خیابان «شهید نظام دوست» فعلی از شخصی به نام حاج آقای پارسایان، که خودش از زمین داران همین منطقه بود، خرید. آن زمان در اینجا خبری از این همه خانه مسکونی نبود؛ شاید تک و تک و دور از هم چندتا خانه ساخته شده بود. در عباس آباد تا چشم کار می کرد زمین کشاورزی و باغ بود و اصلاً هیچ کوچه و خیابان کشی ای وجود نداشت. خبری هم از آب و برق و گاز نبود. یادم هست به ما اجازه داده بودند که از آب زمین های کشاورزی برای بنایی و کارهای دیگر استفاده کنیم. به مرور زمان، همان طور که شهر مشهد گسترش پیدا می کرد و جمعیت افزایش می یافت، کسانی هم که برای خانه ساختن دنبال جایی می گشتند، بیشتر از قبل به این منطقه آمدند. کم کم باغ ها و زمین های کشاورزی تبدیل به خانه های مسکونی شدند و بعد پای شهرداری وسط آمد تا اینکه عباس آباد شد خیابان «شهید نظام دوست» و به شکل کنونی درآمد. من جزو کسانی هستم که شکل گیری این محدوده را به چشم خودم دیده ام و شاهد بودم که اینجا چطور یک متر یک متر ساخته شد.»

گفت و گو با بانوی نویسنده محله طبرسی شمالی که خاطرات اهالی را می نویسد

زهرا خانم دارد کتاب می نویسد!



استادی - روزی که یکی از کارمندان معاونت فرهنگی و اجتماعی شهرداری تصویر کتاب «محله ما» را که گلچینی از خاطرات اهالی محله طبرسی شمالی است در تلگرام برایمان فرستاد، خیلی دید خوبی به آن نداشتیم؛ فکر می کردیم مانند موارد مشابه یک نفر از بیرون که هیچ ربطی به محله یادشده ندارد، آمده و نگارش کتاب را به عهده گرفته است؛ اما وقتی باز هر ادولت آبادی، نویسنده کتاب، تماس گرفتیم، تازه فهمیدیم که او بزرگ شده همین محله است. بانویی فعال و خستگی ناپذیر که در چهل و هشت سالگی مثل نوجوانی شانزده هفده ساله و پر انرژی است. او برای یک کتاب صد و چند صفحه ای صبح تا شب، محله را و جیب به جیب زیر و رو و خاطرات دست اولی را جمع آوری کرده است. در گفت و گوی دوساعته ما با خانم دولت آبادی، او درباره مسائلی چون گذشته محله و چند شغل عجیب و غریبی که در طول این سال ها عوض کرده است و جریان نویسنده شدنش صحبت کرد. نویسنده محله طبرسی شمالی این روزها در حال تدوین کتاب «محله ما» با محوریت محلات در وی و رسالت و محدوده جمعیتی قرقی و... است.

